

# بهشت و دوزخ

## از

# دیدگاه ناصر خسرو

گرفتاریم و همانند گرفتاران «عارف الاطون» جز سایه‌هایی از حقایق گیتی را نمی‌بینیم و آنوقت ما کرم‌های بی‌بای زمین گاهی بی‌خیال خود، بی‌تواریک علم، بی‌فیرح همتی می‌سیم و ادعا می‌کنیم که حقیقت آفرینش را آنسان که هست شناخته‌ایم و یا گاهی چنان در محدوده کوچک پندارهای خود گرفتار می‌شویم که چنان و جهانیان را با همین معیارهای کوچک به ترازوی خرد می‌سازیم و کوچکی خویش را با بزرگی شکفت‌آور حقایق اشتباه می‌کنیم.

باید اعتراف کرد که اصولاً در هر تشبیه، «خیال» نقش بزرگی برعهده دارد و همین می‌تواند برای آنان - کدر شمار «راسخون فی العلم» (۴) نیستند - پرتگاهی کشنده به شمار رود. سخن را با ذکر مثالی ساده باز می‌کشاییم:

شاعران پارسی زبان قرن‌هاست که با نیروی خیال، زیبایی‌های معشوقگان خود را به گل‌ها و پدیدهای زیبای طبیعت تشبیه کرده‌اند. اکنون اگر بخواهیم که بی‌توجه به معانی مجازی و درونی آن کلمات، زیبایی را در نظر بگیریم، می‌بینیم که دیدگانش، دورنگس، لبانش پسته (و یا یک نقطه یا شعله) باشد اندامش را درخت سرو، سینه‌هایش را دولیمو (یا دوگویی عاج یا دوکوزه نبات) و گیوانش را دسته‌ای سنبل نمایش دهد، دیگر اثری از زیبایی بر وجودش باقی نخواهد ماند، مگر آن‌که با نیروی ادراک و احساس، رابطه تشبیه‌ها را در نظر آوریم تا راز زیبایی او را دریابیم.

آیات مشابه قرآن نیز از این قانون کلی جدا نیست زیرا قرآن می‌خواهد جاها و چیزهایی را معرفی کند که تصور آنها هم برای بشر سه بعدی محال است و به همین جهت از معلومات عینی و مشاهدات روزانه مردم کمک می‌گیرد تا شاید بتوانند دورنمایی از آنها را در ذهن خویش تصور کنند.

من نمی‌دانم حقیقت بهشت یا دوزخ چیست اما این اندازه می‌فهمم که اگر بهشت، تنها، باغی پرگل و درخت‌وسبزه باشد (۵) که در آن جز خوردن و خوابیدن و گاه جویی، کاری دیگر صورت نگیرد، به مقت هم نمی‌آزرد چرا که انسان‌های راستین و اندیشمندان در طول زندگانشان پیوسته می‌کوشند تا هر چه بیشتر از حیوانیت دور و به سرچشمه معنوی انسانیت نزدیک شوند، پس چگونه می‌توان باور کرد که پس از گذشتن از دروازه مرگ یکباره از اوج انسانیت به لجن‌زری به نام «بهشت» فروافتند که ساکنان آنجا فقط به شکم

آن‌گاه که کاروان زندگی به دروازه مرگ می‌رسد، بار ماده را فرو می‌نهد و پاک و مجرد به سوی ابدیت رهسپار می‌شود اما از آن پس، بانگ درای آن خاموش می‌شود و اسیران زندان زمین را به جستجوی خویش تا بیگانه بیابانهای شگفتی می‌کشاند.

رهنورد «حواس» تا پشت دیوارهای باور مرگ پیش می‌نهد اما در آن جا ناگهان توان رفتن را یکباره از دست می‌دهد و فویخته به راه بازگشت را در پیش می‌گیرد. آنگاه برنده نیزبال «احساس» شهر می‌گشاید و مغرورانه تا فراسوی مرزهای جسم‌اوج می‌گیرد لیکن به جای رسیدن به کشور «روح»، به سرزمین‌های «پندار و گمان» می‌رسد و چون حقیقت را نمی‌بیند، ره افسانه می‌زند. اینجا مرز جهانی دیگرست که زندانیان ماده را بدان راه نیست اما آدمی احساس می‌کند که «در یو عشق از آن سوی فنا صدخترست» (۱) و بنابراین نمی‌تواند یا نمی‌خواهد باور کند که «مرگ» نقطه پایان زندگانی او به شمار رود. بدین جهت همواره عقیده آدمیان بر آن بوده است که چون دودیده جسم فرو بسته شود، هزاران دیده بی‌اندام روح می‌روید و به قول حسین بن منصور حلاج، به جای دویایی که با آن در زمین سفر می‌کند، دویال می‌یابد که با آن آسمانها را درمی‌نوردد (۲). اینجا «سرای آخرت» است، سرزمینی است که به عقیده بیشتر ادیان، ترازوی عدل پروردگار را بر دروازه آن آویخته‌اند، و فرشتگان، کارهای دنیای هر کس را شماره می‌کنند و به فرخور آن، جایگاه او را در بهشت یا دوزخ آماده می‌سازند. بهتر است بگوییم که رفتار آدمی در این جهان - که مزرعه آخرتش می‌نامند خود، معیار منزلگاه بازبین است.

اما حقیقت بهشت یا دوزخ چیست؟؟ بدبختانه راه بازگشت بر مسافران بیابان مرگ بسته است «کاترا که خبر شد، خبری باز نیامد». بدین جهت تنها راهی که می‌تواند دورنمایی کم‌رنک یا خیالی از جهان دیگر به دست دهد، کتابهای دست اول ادیان است اما در آنجا نیز باده صافی و بی‌غشی به مخموران شراب حقیقت نمی‌دهند زیرا طبع این مساله و ابهام آن نسبت به دنیای مادی، آن‌گونه ایجاب می‌کند که حقیقت در پرده‌هایی از تشبیه و استعاره و تمثیل پوشانیده شود تا آنجا که در قرآن کریم به روشنی از آیات «مشابهات» سخن رفته است که تاویل آن را جز خدایوند و دانشمندان راستین در نمی‌یابند (۳). اتفاقاً دشواری کار هم از همین جا آغاز می‌شود چرا که ما آدمیان از نخستین سینه‌دم زندگی تا واپسین‌شامگاه مرگ، در «سه بعد» ساده

و ... می‌پردازند و نداشتن باشد. اینها همه از بهشت یا دوزخ در زمینه است افانی بنا کرده‌اند دورکعت نماز مسته مکی در کتاب «قوی بی‌گوید: کسی کرده است - بخوی ساخت که از جنس هزارخانه، در هر داشت. و نیز در جنس گوهرهای لایه آن‌ها از ایر از دوسوی رختخیز چشمان بهشتی آرم هر فرشته مقرب یا سرین‌هایش دوزخ است که هیچ يك لیر اندام آن میان دانه‌های یا جام بلورین آشکا زنی از آنان صدها کاخ‌هایش را ادا در هر خیمه‌ای يك چشمه‌ای از «زنج و شاخه‌ای از درخ از جنس مروارید محیط جهان و سدها گوهرهای گوناگون نوع غذا با رنگ پاک و بزرگوار اندازه يك روز نوشیدنی‌ها را در درآمیزد» (۶). اگر بخای مکی ارائه داده خواهیم رسید که است بدانیم که فقط يك دهم تا سال طول خواهد میلیون برابر جز دهد؟ با آن کاری نظیر بافت (۷). هم را بر آن داشته است انسانی تری ببرد و دوزخ، بیش مگر نه آنست نص آیه قرآن «میرند» (۸) علمی وجودنداشت چیزی نمی‌گیر را به خوردن

و ... می بردازند حتی برای نمونه يك كتابخانه كوچك هم در آنجا وجود داشته باشد .

اینها همه زاینده پندارهای باطل و برداشت های نادرست از آیات مربوط به بهشت یا دوزخ است که گروهی ، برگردان ظاهری آن کلمات آسمانی را در زمینه یست افکار خویش جسته و نموده بهشت را با مصالح مادی این جهانی بنا کرده اند . عجیب تر آن که بهشتی از این گونه را گاهی به پیمای دورگت نماز مستحب بخریداران ساده دل آن فروخته اند . ببینید که ابوطالب عیسی در کتاب « قوت القلوب » بهشت را چگونه تصویر کرده است . وی می گوید : کسی که پس از نماز مغرب ، دو رکعت نماز - با شرایطی که بیان کرده است - بخواند ، « خداوند در بهشت جاودان هزار شهر برای او خواهد ساخت که از جنس در و باقوت است . در هر شهری هزار کاخ ، در هر کاخی هزار خانه ، در هر خانه ای هزار اتاق ، در هر اتاقی هزار ایوان وجود خواهد داشت . و نیز در هر ایوانی ، هزار خیمه و در هر خیمه ای هزار تخت از جنس گوهرهای گوناگون خواهد بود و بر هر تختی هزار رختخواب - که لایه آنها از ابریشم و رویه آنها از نور است - قرار دارد . در هر يك از این دوسوی رختخواب ، هزار بالش نهاده شده و بر هر رختخواب زنی از سیاه چشمان بهشتی آرمیده است که زیبايش در بیان نمی گنجد و چنان زیباست که هر فرشته مقرب یا هر پیامبری که او را ببیند ، بی اختیار دل از دست می دهد . سرین هایش دوسوی تخت را فرا گرفته است . بر هر زنی از آنان ، هزار حله است که هیچ يك از آنها ، حله دیگر را نمی پوشاند و در عین حال همه آن حله ها نیز اندام آن زیباروی بهشتی را نمی پوشاند . همان گونه که رشته نخ از میان دانه های یا قوت دیده می شود یا بدن انسان که سرخی شراب لعل قام از جام بلورین آشکارست ، اندام آن زن نیز از زیر هزار حله نمودار است . هر زنی از آنان صد هزار غلام ، صد هزار کنیز و صد هزار پیشکار امین دارد که کاخ هایش را اداره می کنند و این ها علاوه بر خدمتکاران شوهر اوست . در هر خیمه ای يك شعبة از نیر « نسیم » ، شعبه ای از « کوثر » ، چشمه ای از « کافور » ، چشمه ای از « زنجبیل » ، چشمه ای از « سلسبیل » ، شاخه ای از درخت « طوبی » و شاخه ای از درخت « مدرة المتهی » وجود دارد . در هر خیمه ای هزار سفره از جنس مروارید و باقوت نهاده شده است که کوچکترین آنها به اندازه دو برابر محیط جهان وسعت دارد . بر هر سفره ای هزار کاسه بزرگ از طلا - که با گوهرهای گوناگون زینت یافته است - قرار دارد و در هر کاسه ای صد هزار نوع غذا با رنگها ، بوها و مزه های گوناگون ریخته شده است . خداوند پاک و بزرگوار چنان نیرویی به بنده دوست خود می دهد که در زمانی به اندازه يك روز این جهان خواهد توانست که همه این خوردنی ها و نوشیدنی ها را مصرف کند و با تمام آن زیباییان سیاه چشم بهشتی درآمیزد . ( ۶ )

اگر بخواهیم حدود اعداد و نسبت تصاعدي آنها را که ابوطالب مکی ارائه داده است ، در نظر مجسم کنیم ، بی گمان به ارقام سرسام آوری خواهیم رسید که اصولاً با مقیاس های مادی قابل بیان و درك نیست ، کافی است بدانیم که اگر آمیزش آن مرد بهشتی با هر يك از زنان مورد بحث فقط يك دهم ثانیه به طول انجامد ، بیش از ۳،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ سال طول خواهد کشید تا با همه آنان درآمیزد . حال ، شکم او باید چند میلیون برابر جهان ما باشد تا بتواند آن همه خوردنی ها را در خود جای نهد؟ با آن کاری نداریم ... جل الخالق !

نظیر این گونه سخنان را در برخی دیگر از کتابها نیز می توان یافت ( ۷ ) . همین برداشت های سطحی از بهشت و دوزخ ، از دبر باز ، گروهی را بر آن داشته است که در پشت نموده های ظاهری الفاظ ، به جستجوی معانی انسانی تری بپردازند تا بهشت ، آسمانی تر از جایگاه سورچرانی و اعمال جنسی ؛ و دوزخ ، بیش از شکنجه گاهی پر از آتش و مار و کژدم در ذهن مجسم شود . مگر نه آنست که بهشت ، لبریز از لذت ها و نعمت هایی است که مطابق نص آیه قرآن « روایتها بدان آرزومندو مشتاقند و دیدارها از دیدنشان لذت می برند » ( ۸ ) ؟ پس اگر قرار باشد که در بهشت ، لذات معنوی مانند اشتغالهای علمی وجود داشته باشد ، برای انسانهای کاملی - که خوشی های مادی را به چیزی نمی گیرند - جای پر ملالتی خواهد بود . و بدان می ماند که کسی را به خوردن شربت وادارند تا لذت ببرد ، در حالی که او اصلاً از شربت

خوشش نیاید و این عین عذاب خواهد بود ، نه درك لذت و احساس خوشی که البته نقض غرض و مخالف علت وجودی بهشت است . تازه در این مورد باید حق را به خیام داد که می گفت : « می و معشوقه » را در همین جهان انتخاب باید کرد ، « چون عاقبت کار چنین خواهد بود » ( ۹ ) .

بنابراین به نظر بنده ، آتش دوزخ از جنس آتشی نیست که ما از هیزوم و نفت و زغال و بالاتر از همه از شکستن اتم برخی افزودیم ، و آسایش بهشت نمی تواند و نباید با خوشی های جسمانی و حیوانی مقایسه شود . با این وجود ، هر تپیدی می تواند آرزوهای بر باد رفته خود را در بهشت بجوید و هر مظلومی می تواند فریاد های ستمکاران را در شکنجه گاههای دوزخ با گوش جان بشنود تا اندکی آرام گیرد ، لیکن هیچ کس نمی تواند ادعا کند که حقیقت بهشت و دوزخ را آنسان که هست دریافته است زیرا همه از زاویه خاصی به مسائل می نگردند و در این صورت نتیجه ای را که برای هر کس حاصل می شود نمی توان نتیجه کلی دانست . حسن این گونه مسائل هم در داشتن ابعاد و زاویه های مختلف است تا هر نگاهی که از درون صافی احساسات و عواطف بدان خیره شود ، منظره ای کاملاً خاص را مشاهده کند چنان که به تعداد نگاهها ، منظره ها هم وجود داشته باشد بدین ترتیب هر مذهب یا گروهی ، با توجه به جهان بینی خویش ، عقیده ای مخصوص را در این مورد برگزیده اند . بیشتر صوفیان ، بهشت را پیوستن بحق و « بقاء بالله » می دانند و خواجه عبدالله بهشتی را که بی دیدار خداوند باشد ، خریدار نیست . در برخی از ادیان مانند دین بودا نیز ، بهشت ، همان رسیدن به نیروانا و اتصال به آرامش مطلق است . چون بحث درباره هر يك از این موارد می تواند موضوع مقاله ای خاص قرار گیرد ، از گفتگو درباره نظریه دیگر کسان در می گذریم و این گفتار را به ذکر و بررسی نظریات ناصر خسرو ، شاعر متفکر ، فیلسوف و داعی بزرگ اسماعیلیان اختصاص می دهیم .

ناصر خسرو بزرگترین مقام مذهبی اسماعیلیان را در ایران دارا بود ، آنان معتقد بودند که پرداختن به ظواهر دین و ایمان آوردن بدون درك حقایق دینی ، آرزوی نادرست و درست بدان می ماند که کسی به نزدیکی بهشت برسد اما آن را در بسته ببیند و نتواند به آن داخل شود . بنابراین ، دانش « علم تاویل » را برای شناختن حقایق دینی لازم می شمردند ( ۱۰ ) زیرا بر این عقیده بودند که اصول شریعت های پیغمبران همه بر رمز بسته است و رمزگاری آدمیان در آنست که قفل رمزها را به نیروی « تاویل » بکشایند و به کینه حقایق آنها بی ببرند ( ۱۱ ) . همین اعتقاد ، سبب شد که به اسماعیلیان ، لقب « باطنی » بدهند ، یعنی کسانی که دور از ظواهر دین به درون و اساس آن ها توجه می کنند . ناصر خسرو خود ، بدین نکته اعتراف کرده و پیروان دیگر مذاهب را « به طعنه » ، « ظاهری » خوانده است ( ۱۲ ) . به همین دلیل ناصر خسرو در آثار دینی خود بویژه در کتاب « وجه دین » کوشیده است که حتی برای جزئی ترین امور دینی ، ظاهر و باطنی در نظر بگیرد و به ذوق خویش آنها را تاویل کند ، اما در سراسر نوشته هایش آثار تصبی عینی بخوابی آشکارست تا بدان حد که آیات قرآن ، احادیث پیامبر و یا کلمات عادی را همانند عروسکهای خیمه شب بازی به سوی هدف خویش می کشاند و صدای عقاید خویش را از حلقوم آنان به گوش خواننده می رساند و بدین وسیله می گوید تا او را به هر وسیله ای که ممکن است با اندیشه های خود هم آهنگ سازد . این کار برای ناصر خسرو چندان دشوار نیست زیرا با ابزار فلسفه و منطق و همچنین با فرازو نشیب آیات و احادیث آشنایی کامل دارد و با زیرکی بسیار همه چیز را برای بیان عقاید خود به خدمت می گیرد

اکنون که تا حدودی با نوع بینش ناصر خسرو در مسائل دینی آشنا شدیم ، به شرح و تحلیل نظریات وی درباره بهشت و دوزخ می پردازیم . ناصر خسرو در اغلب آثار خویش مانند : زاد المسافرین ، وجه دین ، خوان اخوان ، گشایش و رهایش و روشنایی نامه ( اگر از او باشد ) مطالبی به صورت پراکنده یا منظم درباره بهشت و دوزخ آورده است که اساس این بحث خواهد بود اما از اشارات مبهمی که جای جای در دیوان خود آورده است ، جز در مواردی چند ، چشم می پوشیم :

# ۱- بهشت و دوزخ از لحاظ لذت و رنج :

هرچه روان آدمی کاملتر شود، بیشتر از لذت‌ها بهره می‌گیرد و بهشت حد کمال لذات است که در آن هیچ گونه رنجی نیست چنان‌که در قرآن آمده است : « بهشتیان بر تخت‌ها می‌نشینند نه در آنجا گرمی آفتابی وجود دارد و نه سرمایی بلکه سایه درختان بهشتی بر سر آنها و میوه‌هایش در دسترس آنهاست (۱۳) » ؛ و دوزخ ، نهایت رنج‌هاست که در آن جا لذتی وجود ندارد (۱۴) .

پیش از پرداختن به اصل مطلب، باید انواع لذت‌ها را بشناسیم تا راه برای شناختن بهشت و دوزخ هموار شود .

از لحاظ فلسفی موجودات زنده گیتی به سه دسته تقسیم می‌شوند : نباتات ، حیوانات و انسان که شخصیت غیرمادی آنها به ترتیب : نفس نامیه ، نفس حیوانی و نفس ناطقه نام دارد . لذت‌ها نیز بسته به نوع این نفس‌ها سه دسته هستند : لذت نباتات در تغذیه مناسب و تولید مثل از راه میوه و تخم است . لذت حیوانات حسی است یعنی پرهیز از ناخوشیها ، رغبت و تخیل - که البته لذت نباتی را هم دارا هستند اما انسان - که دارای نفس ناطقه (= نیروی اندیشه منطقی ) است - لذت نباتی و لذت حسی حیوانات را دارد و علاوه بر آن از لذت عقلی (= علمی ) نیز بهره‌مند است . اگرچه آدمی در لذات حسی با سایر حیوانات مشترک است ، این اشتراک بسیار اندک به نظر می‌رسد زیرا انسان از همین گونه لذات هم بیشتر و کاملتر از حیوانات بهره می‌برد مانند استفاده از بوهای خوش ، بکار بردن گورها و لوازم ظریف و هنری و نیز لذت تماشای مناظر یا مشاهده زیبایی‌های گوناگون . لذت عقلی (= علمی ) - که ویژه آدمیانست - از دیگر لذات بهتر و ارزشمندتر است و حدی بر آن متصور نیست و نفس انسان به نیروی ذاتی خود آن را درمی‌یابد . چون نفس ، جوهری بسیط و بی‌نیابت است ، نیروی ذاتی آن هم حدی ندارد و بنابراین پذیرفتن دانش طبیعی‌ترین لذتی است که به‌طور نامحدود به نفس می‌رسد و چون هر دانشی پایه دانشی دیگر است ، لذت‌های حاصل از آن هم برای نفس هر لحظه فزونی می‌یابد و وجود آنرا بیشتر فرا می‌گیرد اما هیچ‌گاه پایان نمی‌یابد زیرا کل علم ویژه خداست و آفریدگار با آفریده‌ها هرگز یکسان نخواهد شد (۱۵) .

لذات حسی با وسایل مادی از میان می‌رود مثلا لذتی که از خوردن غذا حاصل می‌شود ، پس از سیری بکلی برطرف می‌شود و حتی ادامه غذا خوردن ممکن است به‌جای لذت ، سبب رنج گردد ، درحالی‌که لذت علمی هرچه بیشتر ادامه یابد ، نیروی افزون‌تری یابد و این سیر تصاعدی بی‌پایان خواهد داشت .

و بزرگی دیگر لذات علمی آنست که بر هر نسبتی که انسان از آن بهره برگیرد ، از لذات حسی دورتر می‌شود و به‌دیگر سخن ، خوشی‌های مادی به تدریج در نظرش بی‌ارزش جلوه خواهد کرد چنان‌که پروردگار نیز در آیه‌های ۱۹ و ۲۰ سوره حدید حاصل همین سخن را عنوان کرده است : « بدانید که زندگانی این جهانی در حقیقت نوعی بازی کودکانه و آرایتی بیهوده و فخر فروشی است (۱۶) » که در حقیقت دارای ارزشی نیست .

بدین‌گونه دریافتیم که آدمی نخست لذت نباتی را احساس می‌کند که نهایتش جذب غذاست ؛ آن‌گاه به لذات حسی دست می‌یابد که بالاترین حد آن آمیزش با جنس مخالف است . در این هنگام جسم به کمال خود می‌رسد و ازین پس لذات علمی و معنوی انسان آغاز می‌شود (۱۷) . باین وجود ناصر خسرو معتقد است که لذت‌های حسی نیز در حد خود برای رسیدن جسم به کمال لازم است . خداوند نیز به همین دلیل دستور داده است که آدمیان از لذت‌های مادی بهره بگیرند زیرا جسم انسان - که مرکب و حامل معنویات است - تا به حد اعلائی رشد نرسد ، درک لذات عقلی برای نفس ممکن نیست . بدان سان که درخت در آغاز ، غذا را جذب و در اثر آن تنو می‌کند ، آنگاه برگ و گل براندازد می‌روید و در آخرین مرحله - که نقطه کمال آنست - میوه می‌دهد ، مراحل تکامل انسان نیز چنین است زیرا اگر کسی لذت‌های جسمانی را خوار دارد ، به خوشیهای عقلانی

نخواهد رسید و پیش از بلوغ و کمال ، رنجور و ناتوان خواهد شد اما البته اگر به همین گونه لذات‌نقاعت کند ( و یا به ظاهر دین بسنده کند ) مانند آنست که به خوردن برگ‌های تلخ اکثفا کند و هرگز به میوه‌های گوارای شیرین دست نیابد (۱۸) .

ناصر خسرو در این خصوص ، لذات مادی و خوشی‌های عقلی را مقایسه کرده است . او می‌گوید : اگر در کتابهای آسمانی از میوه‌های گوناگون بهشتی سخن رفته است ، فقط به سبب همانندی ظاهری آنهاست و گر نه ، میان میوه‌های بهشتی و میوه‌های جهان مادی همانندی دیگری وجود ندارد چنان‌که در قرآن آمده است : « هرگاه که بهشتیان از میوه‌ای بهره‌مند شوند ، می‌گویند این شبیه میوه‌هایست که پیش ازین در دنیا از آن برخوردار بودیم ... » (۱۹) . ناصر خسرو در تأویل و تفسیر این آیه می‌گوید : این جهان مانند آیه‌ای است که نعمت‌های آن ، تنها تصویرهایی از نعمت‌های بهشتی به شمار می‌روند و در حقیقت « عرض » آنها هستند و واقعیتی ندارند ، چرا که هر عرضی دارای جوهری است که اصل و اساس آن عرض خواهد بود . به عبارت دیگر هیچ عرضی بدون جوهر نمی‌تواند نمودی کامل داشته باشد ، همان‌طور که مثلا « رنگ » بدون وجود « جسم » نمی‌تواند در جهان واقع ، استقلال وجودی پیدا کند . (۲۰)

نوع توجه ناصر خسرو در این مورد ، بی‌اختیار ، موضوع مثالهای افلاطون را به یاد می‌آورد ، مثنوی افلاطون این‌گونه مثال‌ها یا نمونه‌ها را در مورد همه اشیاء و موجودات عمومیت می‌داد و بدین سبب هیچ چیز را در جهان حقیقی نمی‌شرد بلکه آنها را سایه‌هایی از حقیقت می‌دانست که وجود اصلی آنها را در « عالم مثال‌ها » جستجو باید کرد . همین عقیده با اختلافاتی در مذهب وحدت وجود صوفیان نیز وجود دارد که اکنون موضوع بحث ما نیست .

خلاصه ناصر خسرو باین توجه می‌گوید : میان لذات حسی و عقلی چه در « نام » همانندی است و علت تشبیه نعمت‌های بهشت به نعمت‌های دنیا آنست که انسان در خوشیهای مادی ، نوعی چاشنی و نموداری از لذات‌های جاویدان می‌تواند احساس کند و گر نه خداوند ، خود ، آشکارا بیان کرده است که خوشیهای بهشتی در دنیا قابل درک نیست : « هیچ‌کس نم‌داند که به یادش نیکوکاریش چه خوشی‌ها و نعمت‌هایی - که روشنی بخش دیده اوست - برای او ذخیره شده است » (۲۱) . به همین سبب ، هر متمدن بی‌پوشه از خوشیهای پست گیتی دوری می‌کند و برای رسیدن به سرچشمه بی‌زوال لذات عقلی به کسب دانش روی می‌آورد که البته « دانش » در نظر ناصر خسرو پذیرفتن و درک قرآن یا دستورهای دینی و عمل کردن به آنهاست (۲۲) ، به دلیل آنکه اگر کسی قرآن را نپذیرد او را می‌توانند که نه تنها به لذت نایاب بهشت نخواهد رسید بلکه لذت دنیا را هم با کشتن از او باز می‌گیرند زیرا کلام آسمانی ، شیر مادر دین است و کسی که آنرا نپذیرد ، شیر مادر دنیا را - که نعمت‌های مادی است - از او باز می‌ستاند (۲۳) و یا به سبب این نادانی ، عذاب آتش‌گریزی او را هلاک می‌کند و این عذابی سخت و دردناک است (۲۴) .

می‌بینیم که ناصر خسرو از هر چه بگوید ، بالاخره موضوع را به دین و اعتقادات خود می‌کشاند و هیچ چیز را خارج از این محدوده نمی‌پذیرد . روی همین اصل است که اصولاً « دانش » در نظر او چیزی جز بی‌بردن به حقایق دین نیست ، اما مساله دانش دینی در اصول و فروع دین خلاصه نمی‌شود بلکه دامنه وسیع آن حتی فلسفه را با همه پهنایش در بر می‌گیرد چنان‌که در « زادالمسافرین » آگاهی از حقایق جهان را از شناختن « جوهر » و « عرض » تا ذات « واجب الوجود » برای رستگاری بشر لازم شمرده است .

ناگفته نباید گذاشت که منظور ناصر خسرو از « عذاب آتش‌گریزی » نوعی ناراحتی وجدان است ، لیکن نه آن‌گونه عذابی که پس از جانی بزرگ براندیشه انسان چیره می‌شود . او در تشریح نظریه خود می‌گوید هرگاه از ماجزایی پرسند که ندانیم ، خود به خود توفانی ملامتگر در درون ما برمی‌خیزد و رنجی جانکاه همه وجودمان را فرا می‌گیرد که برای دفع آن دارویی جز دانش وجود ندارد .

۳- تأویل بر اکنون فرار سینه است دوزخ بالقوه نادانان زمان از سوی « بگو یا محمد » خداوند پسر دوزخی خوانده دوزخ خواهند بود (= پیشوایان بر و چون نادان می پیامبران را « در پی می‌شمارد (۲۸) . شاید بتو نگرست ، زیرا است و از این رو رهنمون شود . ناصر خسرو او می‌گوید : تفر اوست و به همین که خردی ندارند است زیرا دست نیز با حیوانات کسی بر آنان ندهد که می‌کنند ، بر زبان نیاورید ، که در زمین باش بی‌گمان آدمیان گرفت که هر آنست خوک و هر نزدی بهشتی ندارند ، لذات جاویدان دوزخ است و با آموختن دانش نادانی ، دوزخ ناصر - پیرسند که ندا آگاه می‌شود و آتش برای عذاب جاسوس دل‌ها بردنهای نادانان با برهان خلف از سو آن جدا نخواهد دانش انسان را انسان پیش از زنده و شایسته او را به شرفی نگذارد . در ایوب همین نقص کلی نادانی ( = سخن در خصوص آفر خداوند ، رو آفرینش را ب

اکنون که لذات عقلی را از لذات حسی باز شناختیم ، گاه آن فراسیده است که بدانیم در نظر ناصرخسرو بهشت ، بالقوه دانش است و دوزخ بالقوه نادانی ، و نادانی به حقیقت پیغامبر است و پیشوایان برحق در هر زمان - از سویی دیگر خداوند کافران را به صفت نادان وصف کرده است : « بگو یا محمد (ص) : ای نادان : آیابه من دستور می دهی که کسی را جز خداوند بیورسم ؟! » ( ۳۵ ) و در جایی دیگر آنان را جاودانه دوزخی خوانده است : « کسانی که به خدا نگرند ، پیوسته در آتش عذاب دوزخ خواهند بود ... » ( ۳۶ ) . بنابراین هر نادان یا هر کسی که با نادانیان (= پیشوایان برحق دینی در هر عصری) دشمنی کند ، به حقیقت دانش راه نمی برد و چون نادان می ماند ، هرگز به بهشت نخواهد رسید ( ۳۷ ) . ناصرخسرو پیامبران را « در بهشت » می داند و امامان و جانشینان برحق آنان را گشاینده آن می شمارد ( ۳۸ ) .

شاید بتوان موضوع شفاعت و بایمردی پیامبر را از همین زاویه نگریست ، زیرا معمولاً پیامبر در هر زمانی خردمندترین و داناترین مردم است و از این رو گرایش به او و اجرای دستورهایی او می تواند انسان را به بهشت رهنمون شود .

ناصرخسرو در این بخش برای بیان نظریات خود مثالی آورده است . او می گوید : تفاوت انسان با حیوان در نیروی تفکر و عقل (= نفس ناطقه) اوست و به همین دلیل پروردگار برای آدمیان پیامبر فرستاده است - جانوران که خردی ندارند ، پیامبری هم ندارند و این دنیا برای آنان به منزله دوزخ است زیرا دست آزار مردم بر آنان گشاده است . برخی از آدمی چهرگان نیز با حیوانات یکسانند چرا که مردمان نادان چون ستورانند که در این دنیا کسی بر آنان نمی بخشد چنان که پروردگار هم پروردگانی که تقاضای کمک می کنند ، رحم نمی کند و می گوید : « با خواری به دوزخ روید و سخنی بر زبان نیاورید » ( ۳۹ ) . همچنین به مصداق آیه ای از قرآن : « هر جنبنده ای که در زمین باشد و یا هر پرندگی که به نیروی بالایش در هوا پرواز کند ، بی گمان آدمیانی (امت هایی) مانند آنها وجود دارند » ( ۴۰ ) ، می توان نتیجه گرفت که هر انسان خونریزی با گرگ و شیر همانند است ، هر آزمندی چون خوک و هر زدی بسان موش است ، و چون به اعتقاد ناصرخسرو ، حیوانات ، بهشتی ندارند ، این گونه آدمیان نیز به سبب نادانی خویش به بهشت یعنی به لذات جاویدان نخواهند رسید . خلاصه آن که دنیا برای نادانان در حکم دوزخ است و برای داناان چون بهشت . در این صورت هر کسی می تواند با آموختن دانش ، برای خود بهشتی آبادان کند همان گونه که با ماندن در نادانی ، دوزخ را برای خود خواهد خرید ( ۴۱ ) .

ناصر خسرو در تشریح سخن خود می گوید : هرگاه از راه چیزی برسند که ندانیم ، بی درنگ رنجی درونی بسان آتش سوزان بر احساس ، آگاه می شود و بدن را گرم می کند و موجب عذاب می شود . پس اختصاص آتش برای عذاب دوزخیان معنایش همین است و آتشی که خداوند آن را جاسوس دلها خوانده ، بر این نکته حاکی است که آتش آگاهی خداوند بر دلهای نادانان است که از دانش بهره ای نیافته باشند ( ۴۲ ) . بدین گونه با برهان خلف ثابت می گردد که ثواب و نعمت با « علم » واجب می شود ( ۴۳ ) . از سویی دیگر ، هنگامی که دانش به نفس آدمی برسد ، هرگز از آن جدا نخواهد شد و « نفس ناطقه » را به بهشت خواهد رسانید ( ۴۴ ) زیرا دانش انسان را به نهایت کمال خویش رهبری می کند . علت آنست که نفس انسان پیش از آن که در جسم وارد شود ، در پی لذت نبود بلکه جوهری زنده و شایسته لذات ابدی بود . همین شایستگی ، بر خداوند واجب کرد که او را به شرفی - که سزاوار آنست برساند و او را بهیوده تپاه و مهمل نگذارد . در این تعبیر غرض ناصرخسرو آن است که انسان در آغاز نادانست و همین نقص کلی اوست ، پس در واقع ، کمال آدمی یعنی رسیدن او از حالت نادانی ( = بی لذتی) به دانش و لذت ( ۴۵ ) .

سخن ناصرخسرو درباره کمال انسان با آنچه در کتاب آسمانی مسلمانان در خصوص آفرینش « آدم » آمده است ، مشابهت کامل دارد : پس از آن که خداوند ، روح خویش را در قالب عبادی آدم دمید ، خواست تا آن شاهرار آفرینش را بر فرشتگان جلوه دهد . بدین منظور نمایشی پرشکوه از « آدمیت »

ترتیب داد و فرشتگان آسمان را به نظاره خواند . در آن هنگام رموز حقایق جهان (= اسماء) را به آدم آموخت چنان که در دانیای از ساکنان عالم بالا در گذشت آنان که جمله در برابر عظمت دانایش احساس حقارت کردند و به فرمان پروردگار در برابرش به سجده افتادند ( ۳۶ ) .

آنگاه آدم در آرداشی که از تلقین الهی آموخته بود - چنان که سزایش بود - در بهشت آرام گرفت اما میلی که در وجودش نسبت به دانایی بیدار شده بود ، او را به رنج افکند و از شروش نیروی فعال او را برانگیخت تا راز درخت ممنوع را کشف کند و بدین وسیله برداشته دانش خویش بیفزاید . عاقبت در برابر این کشش تسلیم شد و میوه ای را - که خدا منع کرده بود - خورد تا آنچه را که درباره آن نمی دانست دریابد اما همین آگاهی او را به رنجی عظیم گرفتار کرد و از بهشت به دور افکند در حالی که بسی داناتر از پیش شده بود ... شگفتنا ... آیا ناصرخسرو فراموش کرده است که : « صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی ... !! »

بهر حال نتیجه ای که ناصرخسرو از بحث خود می گیرد ، آنست که : هر « نفسی » که دانشمند شود ، دارای زیبایی و لغت معنوی خواهد شد و هر چه زیبایی و رونق از آن جدا نشود ، همیشه در نعمت است و به تعبیری دیگر ، بهشتی است ، چنان که خداوند فرموده است : « در بهشت برای بهشتیان نعمت های فراوان موجودست و آنان جاودان در بهشت خواهند بود ، برآستی که باداش خداوند به آنان بسیار بزرگ است » . ( ۳۷ ) برعکس نادانی در برابر دانش و حکمت قرار دارد ؛ یعنی هنگامی که « نفس » بدان پیوندد ، دوزخی می شود زیرا پس از حرکت نادانی از او جدا نخواهد شد : کسی که از آیین خویش برگردد و هنگام مرگ ناگرویده باشد ، کارهایش در دنیا و آخرت ضایع می ماند و همیشه در دوزخ باقی خواهد ماند » . ( ۳۸ ) بدین ترتیب هر گامی که بسوی دانایی برداریم به همان اندازه به بهشت نزدیکتر می شویم ( ۳۹ ) - و خردمند واقعی کسی است که خویش را هم امروز به نیروی دانش و عمل کردن به آن ، به بهشت رساند که رهایش و آسایش همیشگی در آن است . ( ۴۰ )

سخنی چند در حاشیه :

آزادگی نسبی ناصرخسرو رادر آن روزگار - که به گفته او بیشتر بزرگان ایران از زن و مرد به جستجوی نام و نان به خدمت فرمانروایان بیگانه گرویده بودند - نباید نادیده گرفت اما در این بخش از بیان چند مطلب هم نمی توان گذشت :

نخست این که درباره حیوانات بیش از اندازه کم لطف است و هر جا بخواهد که مخالفان خود را بکوبد یا پستی انسان را نشان دهد بی درنگ به سراغ این موجودات بی آزار می رود ، در حالی که ارزش « گاو و خران بار بردار » ، و « آدمیان مردم آزار » بیشتر است و شتر بیچاره که « خار می خورد و بار می برد » ، از هر انسان « مردم گزای » به مراتب بهتر و شریفتر است . البته تقسیماتی که ناصرخسرو از لحاظ فلسفی درباره موجودات در نظر گرفته ، قابل قبول است زیرا بدیهی است که حیوان از نظر کلی فهم در مرتبه ای پایین تر از انسان قرار دارد لیکن باید توجه داشت که با آدمیان هوشمندی یافت می شوند که کمبودی در « نفس ناطقه » ندارند اما در عمل از حیوانی پست ترند .

میخواهم بگویم ناصرخسرو اشاره کرده است که هر کسی به اندازه فهم خود مسؤولیت دارد و بدبختانه درد بشریت در همین است که همه چایتکاران بزرگ تاریخ در نطقهایشان انسانهایی فهمیده و دانشمند به نظر می رسند اما در راه کوتاهی - که فقط از مغز تادستان کشیده شده است - تغییر ماهیت می دهند . آیا جای اینان در بهشت است ؟!

موضوع دیگر به اصل « دانش » مربوط است که از دیدگاه ناصرخسرو بزرگترین پایگاه انسانی به شمار می رود . در مسأله دانش آن گونه که ناصرخسرو مطرح کرده است ، چند ابهام وجود دارد :

اگر فرض کنیم که « دانش » آدمی را به آن حد از تعالی برساند که شایسته پیوستن به نفس کلی و رسیدن به بهشت شود و نیز دارنده خود را در دنیا از رنجهای بخشد ، آیا حد و مرزی برای آن نباید در نظر بگیریم ؟ ناصرخسرو به صراحت اعتراف کرده است که کل علم مخصوص خداوند

است و آفریدگان هیچ گاه به نهایت دانش دست نخواهند یافت (۴۱) - بدین ترتیب چه گونه حدود دانشی را که برای رسیدن به بهشت لازم است ، مشخص می توان کرد ؟ زیرا به هر حال هر انسانی (و حتی گاهی حیوانات) در طول زندگی خود ، پاسخ بسیاری از سؤاها و مجهولات ذهن خویش را خواهد یافت و در نتیجه تا حدودی به دانایی خواهد رسید - تکلیف این گونه انسانها چه خواهد شد ؟

از این گذشته ، استعداد های طبیعی افراد ، همه یکسان نیست و به همین دلیل اندازه دانشی که برای هر کس حاصل می شود ، با توجه به محدودیت های ذهنی و تربیتی او خواهد بود که در بسیاری از موارد ، گناه آن به گردن طبیعت و اجتناع و محیط و ... است ، آیا نایسته عمل خداوند است که چنین کسانی را به سبب گناهی که خود مرتکب نشده اند ، به رنج جاویدان دوزخ گرفتار سازد ؟

ناصر خسرو با همه نصیاتش ، گاهگاهی در آثار خود اندیشه هایی آزادوار و بلند ارائه داده است مثلاً بارها اشاره کرده است که همه پیامبران و پیشوایان راستین در هر زمانی که بوده اند ، «در بهشت» به شمار می روند و نیروی از دستورهای آنان آدمی را به نعمت های پایدار بهشت می رساند (۴۴) . درجایی دیگر بی محابا کلمه «قرآن» را بر همه کتابهای آسمانی اطلاق می کند و می گوید هر کتابی که از سوی پروردگار به پیغامبران داده شده باشد ، «قرآن» نام دارد و این نام ، ویژه کتاب دینی مسلمانان نیست (۴۳) -

ناصر خسرو کسی است که بی هیچ ملاحظه ای به خداوند اعتراض می کند که پروردگارا : اگر تسوی بنداری که «خلق انسان همه جمیل سرشتی» ، این همه اختلاف در چهره های زشت و زیبا چراست ؟ برای چیست که یکی بهشتی و دیگری دوزخی می شود ؟ نعمت منعم چراست در یادریا ؟ «محت مفسل چراست کشتی کشتی ؟» (۴۴) با این همه وسعت نظر که مسأله بهشت و دوزخ ، جانب انسان های بیگناهی را که طبیعت یا جبر محیط یا جبر چیزهای دیگر آنان را به ژرفای نادانی افکنده ، مراعات نکرده است . با این اعتراف بی پرده به تضادهای جهان و پذیرش واقعیت گروهی که بدون هیچ گناهی گرفتار هزاران مانع انسانی یا طبیعی می شوند و نادان باقی می مانند ، آیا ناصر خسرو حق دارد که آنان را به بهشت مؤشود و مدینه فاضله خود راه ندهد ؟!

سومین ابهام به کلمه «علم» باز می گردد ، چون بهتر است حساب «علم» را از «صنعت» جدا کنیم و بپذیریم که ناصر خسرو برآستی ، علم را سبب رستگاری معنوی می داند زیرا با تعابیری که از آن کرده است جز این نتیجه دیگری نمی توان گرفت ، چون علم در نظر ناصر خسرو بی بردن به حقایق دین است که دامنه اش تا درک حقایق جهان هستی کشیده می شود . با این حال کلمه «علم» را بدون هیچ تعریف و تحدیدی درین مورد به کار برده و این البته در مورد ناصر خسرو - که منطقی می اندیشد - جای ایراد را باقی گذاشته است ، برای این که اگر دانش را در هر موردی سبب رسیدن به لذات پایدار معنوی بدانیم ، جهان را به پرتگاهی وحشتناک خواهد کشید که همه انسانهای خوب خدا باید فاتحه آرامش خود را بخوانند ، چرا که در آن صورت دانشمندان (!) - که عمر خود را برای ساختن سلاح های مرگبار و ویرانگر صرف می کنند - در صدر بهشت جای خواهند داشت ، و ازین که چنین شود به خدا پناه می بریم ... ادامه دارد

### پاورقی ها

- (۱) اشاره به بیینی از حافظ است: در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است تا نگوینی که چو عمرم بسر آمد رستم - دیوان حافظ مصحح آقایان دکتر جلال نائینی - دکتر نذیر احمد چاپ دوم ص ۴۴۹ .
- (۲) شیخ عطارد در تذکرة الاولیاء آورده است که پس از شکنجه های زیادی که هنگام کشتن به حسین بن منصور حلاج دادند ... «پس پاهایش بیریدند . تبسمی کرد و گفت : بدین پای سفر خاکی می کردم و لسی پای دیگری دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم بکند ، اگر توانید آن پای را بیرید .» - تذکرة الاولیاء تصحیح نیکلسون ، چاپ سوم ص ۱۲۲ .
- (۳) سوره آل عمران آیه ۷ - ترجمه آیات قرآن اغلب از بنده است .
- (۴) سوره آل عمران قسمتی از آیه ۷ .
- (۵) تشبیه بهشت به باغ پر درختی که نهرهای آب در زیر درختانش جاری

باشد : «جنات تجری من تحتها الانهار» بارها در قرآن آمده است و از جمله در آیه ۲۵ سوره بقره و آیات ۱۳۶ - ۱۹۵ و ۱۹۸ سوره آل عمران و ...

(۶) قوت القلوب از ابوطالب مکی ج ۱ ص ۴۷ و ۴۶ چاپ اول مصر - ترجمه مطالب از بنده است .

(۷) به عنوان نمونه رجوع کنید به تفسیر گازر چاپ جلال الدین محدث ج ۲ ص ۱۴ و ۱۷۸ - ج ۳ ص ۱۵۵ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ... و تفسیر کعبریج تصحیح آقای دکتر متیتی ج ۲ ص ۳۳۳ تا ۳۳۶ و ص ۳۴۰ تا ۳۴۲ و ص ۵۲۴ تا ۵۲۶ و ...

- (۸) سوره ۴۳ زخرف آیه ۷۱ .
- (۹) دمی باخیم از آقای علی دشتی چاپ دوم ص ۲۸۳ .
- (۱۰) وجه دین نوشته ناصر خسرو چاپ برلین - افست طهوری ص ۳۵ - ازین بیعد هرجا نام این کتاب بیاید منظور همین چاپ است .
- (۱۱) ایضا همین متنحه .
- (۱۲) دیوان ناصر خسرو چاپ آقای مهدی سهیلی ص ۴۱۲ .
- فاطمیم فاطمیم فاطمیم تا تو بدی زغم ای ظاهری
- (۱۳) سوره ۷۶ دهر آیه ۱۳ .
- (۱۴) زاد المسافرین تصحیح محمد بذل الرحمن افست کتاب فروشی محمودی ص ۲۲۹ - منظور ما از زاد المسافرین درین مقاله همین چاپ است .

- (۱۵) زاد المسافرین ص ۲۴۹ .
- (۱۶) زاد المسافرین ص ۲۵۰ و ۲۵۱ - قسمت اول این بخش در خوان اخوان تصحیح قویم چاپ ۱۳۳۸ ص ۱۶۵ - مشروحا مورد بحث است .
- (۱۷) زاد المسافرین ص ۲۵۲ .
- (۱۸) زاد المسافرین ص ۳۹۷ تا ۴۰۰ .
- (۱۹) سوره ۲ بقره آیه ۲۳ .
- (۲۰) وجه دین ص ۳۹ .
- (۲۱) سوره ۳۲ سجده آیه ۱۷ - زاد المسافرین ص ۳۹۷ .
- (۲۲) زاد المسافرین ص ۳۹۷ .
- (۲۳) زاد المسافرین ص ۳۹۹ .
- (۲۴) زاد المسافرین ص ۴۰۱ .
- (۲۵) سوره ۳۹ زمر آیه ۶۴ - وجه دین ص ۴۱ .
- (۲۶) سوره ۳۵ فاطر آیه ۳۶ - وجه دین ص ۴۱ .
- (۲۷) وجه دین ص ۴۲ .
- (۲۸) سوره اولین ص ۳۳ .
- (۲۹) سوره ۲۳ مومنون آیه ۱۱ - وجه دین ص ۴۳ - مضمون این قسمت در ص ۵۷۷ روشنائی نامه ضمیمه دیوان ناصر خسرو هم وجود دارد .
- (۳۰) سوره ۶ انعام آیه ۳۸ .
- (۳۱) وجه دین ص ۴۵ - این مضمون را همراه با آیه ۵ سوره ۴۲ آورده است : فریق فی الجنة و فریق فی السعیر .
- (۳۲) سوره ۱۰۴ همزه آیه های ۶ و ۷ .
- (۳۳) زاد المسافرین ص ۴۰۲ - ۴۰۱ .
- (۳۴) زاد المسافرین ص ۳۰۱ .
- (۳۵) زاد المسافرین ص ۳۹۴ .
- (۳۶) این مطلب مشروحا در آیات ۳۱ تا ۳۳ سوره بقره آمده است .
- (۳۷) سوره ۹ توبه آیات ۲۲ - ۲۱ .
- (۳۸) سوره ۲ بقره آیه ۲۱۷ - زاد المسافرین ص ۳۰۲ - ۳۰۱ .
- (۳۹) وجه دین ص ۳۴ .
- (۴۰) زاد المسافرین ص ۳۰۲ .
- (۴۱) زاد المسافرین ص ۲۴۹ .
- (۴۲) رجوع کنید به پاورقی شماره ۲۸ .
- (۴۳) وجه دین ص ۵۱ .
- (۴۴) مربوط است به مضمون یکی از قطعات معروف منسوب به ناصر خسرو .

# مس

# فق

# ح

# کشور

# خرجی

# دل می

این است که تا از راهها اجتماعی به پیشرفتی بعالت فقدان که پس از کشورهای با تمام حجت گزارش هر کیفیت و نبوده اند . مورت اقتد که برای کشورهای صادق است

# آ

# از جن

همان آلودگی رشد سرید مخدر ، ف که اغلب مانده اند